

قاف نشین یمگان

فصلی از سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی

باهتمام : دکتر نادر وزین پور

ناشر : شرکت سهامی کتابهای جیبی

از کتابهای پرارزشی که در این دوماه منتشر شده است کتاب سفرنامه ناصر خسرو است که در سلسله « سخن پارسی » بهمت سازمان کتابهای جیبی زینت طبع پذیرفته و دماغ مشتاقان ادب فارسی را معطر کرده است ، متن کامل مقدمه این کتاب را بانضمام قسمتی از سفرنامه ذیلا برای خوانندگان نگین نقل کرده ایم .

به نام خدا

بادانای یمگان همسفریم و همکاروان ، دردل درهها و هامونها ویرینه دشتهها و چهره ریگزارها ، چه بسیار که زیر مهتابها به درون صحراها راه بیریم و از میان مرغزارهای شاداب بگذریم و چو بسا که زیر تیغ آفتاب المیخ و در وادیهای خشک خویشتن بالا کنیم . بسا شبان و روزان که هامون بریم و از آبادی به آبادی رسیم . انسانها بینیم و خصلتها نگریم . زندگیها بشناسیم و صنعتها و عمارتها و کشت و زرعها تماشا کنیم . بسا حالها پانیم و بر سر امواج پاکشتی برانیم . بر شران بادی نشینیم و بر یکستانهای خارناک گام نهیم . اینک باید نیک بهوش باشیم تا ، چون همسفر خوشی را در راه جزا دریابیم و از این سفر آن توشه که بایست برداریم ، باین راهیمیایی وسیر ، از آن روی که به همگامی حکیمی است فرزانه و روشنگر بس دلکش است و آموزنده . چه در این گونه دیدار هیچ چیز از فهم پنهان نمی ماند و هیچ نکته از گفته های سیر و سیاحت از دست نمی رود . باید عزم راست کنیم که سفری هفت ساله است . ماهم اکنون هفت بهار را در حضرت ناصر خسرو می گذرانیم دور از سواحل امویه و بلخ و جوزجانان ، و در شهرها و دیار دیگر مردمان ، برای سیر و سیاحت و آموختن و اندوختن .

اکنون سزد که اندکی پیش ، از چگونگی حال و راز این آهنگ ، و ارج بلند پایه پیشکاروان خویش آگاه شویم .

حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی گوینده و نویسنده و متفکر بزرگ و نامدار ایرانی در ماه ذیقعد سال ۳۹۴ هجری قمری در قریه قبادیان بلخ از مادر بزاد .

و چون روزگاری دراز در مرو بود و به شغل دیوانی مشغول ، خویشتن را مروزی نیز خوانده است .

از آغاز جوانی به فرا گرفتن دانشهای گوناگون همت گماشت و بجز ادب پارسی و تازی بر بیشتر علوم و فنون زمان خویش چون طب ، ریاضیات نجوم ، فلسفه ، و موسیقی تسلط یافت .

اصول عقاید ملل و مذاهب اسلامی و غیر اسلامی را بررسی کرد . با نقاشی نیز آشنا بود و گاه از این فن برای کسب معاش سود می گرفت . در راه دانش اندوزی رنج بسیار بر خود هموار کرد تا آنجا که در سفر مصر

نیز به تدریس حساب و جبر پرداخت . او بجز همه دانشها که آموخته بود ، قرآن را از حفظ داشت .

بدین گونه این خرمند بزرگ و حکیم پارسی ، در خویشتن جهانی از حکمت و دانایی بیندوخت و صاحب اندیشه ای گشت و الاوجانی روشن ودلی چون چشمه صبح تابنده و روحی چون دریا موج خیز و زبانی چون تیغ آفتاب نافذ . تا آنجا که اندیشه او درختی بارور شد که پرهیز و علم از آن می ریخت و با داشتن یاری بسنده چون علم و طاعت ، از تنهایی و بی یاری نمی فرساید .

در فلسفه حوادث بس ژرف می دید و به جد و جهد می رفت ، و کوشش را می نمود و به خیره چرخ نیلوفری را نکویش نمی کرد . و از گردش گیتی گم روا نمی داشت که گیتی مرد را چون مادر است و گله از مادر روا نباشد . و اگر خود آخر خویش بدر کرده بود ، از چرخ ، بیهوده چشم نیک اختر می ساخت .

راست می جست و راست می گفت . راستروی پیشه داشت و چون ناک (نی) نبود که به باد صبا و شمال به این سوی و آن سوی رود . و همه آن می کرد که اگر پرسندش جواب توانست داد . و بر دل از زهد و بی اعتنائی ، تعویذ می نوشت تا از دیبغات نکوهیده فریب نخورد . سخن نادان را جاری درشت می داشت و از آن دور می شد . در هدف بنای جهان و گشتن گردون بیروز و شب و رفتن آب به نشیب و بر آمدن ابر بر فراز غور می کرد و آن را سرسری نمی گرفت . و با توجه به ناهمسانیا ، در همه حال - چون حکیمان و پیامبران - عدل و حکمت خداوند را جاری می دید . چشم خرد را از علم تو تیا می کرد و علم بی عمل را چون دم قلب می دانست . بی طاعت خدا نمی نشست . چشمش را مایه خیر و شر می دید . هیچ دم آرزوی دراز آهنگ نمی ساخت و دست نمی داشت . به روزگاری که از راه فریب بر خویش چرم پلنگ پوشیده ، دل به جرا و فخر می داد . تنگ اسب ، تنگ برمی کشید تا راه حقیقت نیکتر و زودتر سپرد و توسن عمر کوشایی بتازد . هر چه در آن خیر بود می کرد و هر چه را نمی دانست نمی کرد و جاهلانه سر دست به کاری نمی برد . حق مسلمانی در بی آزاری می گزارد . در مناعت و آزادگی چنان بود که خویشتن را تخته کشتی لوح می دانست در خراسان ، و از این روی بیم هیچ توفانیش نبود . تن را صدفی می دید که در شاهوار جان در آن مانده است . و گاه از اینکه غمگساران از کنارش رمیده اند اندوه می خورد و از اینکه عنبر تر بر عذارش کافور سپید گشته مویه می کرد . و بس از تجربه های حکیمانه به فریاد پند می داد که : عمر نقد سره است و جهان قلب بد ، زینهار که تقدس به قلب بد مدهی که دیگر بار تو را این تقدس به چنگ ناید . و تا در بیابان زندگی روی پراز گرد و غبار نبینی بر گیر آب علم و بدان روی جان بشوی . سرانجام حکیم دادا دل خراسانی ، همچون گوهری کانی ، به دامنه کوههای بدخشان می افتد و اینهمه فروغ و فضیلت ، به یمگان دره ، روی می پوشد و پانزده سال بر می آید که به یمگان می ماند . و اگر تن او می فرساید سخنش چون خورشید منور پیدایی می گیرد . اینجاست و در درون دره یمگان ، که این رودسار دانش و بینش و چشمه حکمت و اندیشه بیتابانه می خروشد و بر سر صخره های تاریخ می گسترد و دست از دهان بر می گیرد که :

کان علم و سخن و حکمت ، یمگان است

تا من ای مرد خرمند به یمگان

وسرانجام ، این حکیم پارسی ، از راه دین محمد که نجات است نگشته ، چون همواره جان را از تن عزیزتر داشته است . و بیشتر از آنکه از این خاله بیخوانندش ، او خود هم امروز ، نامه کردار خویش فرو می خواند و گیتی را بر اساس تعلیم دین ، جای کوشش و کار می داند تا آخرین دم :

گیتی به مثل سرای کار است
تا روز قیام و نضحت صور

پیداست که دانشی مردی چنان وفرازانه حکیمی چنین را قعود و سکوت نژده و خلق را درخامی گذاشتن نرود . و اگر «غرقه اند اهل خراسان و نه آگاهند» او سر به زانوی اندیشه دارد چاره جویی را . از این روی ، ناصر همواره عماره اندوخته های دانشی خویش را در قالب تألیفهای شعر و نثر خود ریخت ، بجز آنکه قسمت بزرگی از دوره زندگانی را وقف نثر عقاید خود کرد و هرگز از آموختن باز نایستاد .

آثار او :

دیوان اشعار ، که بیش از یازده هزار بیت است و توان گفت جمله در اندرز و حکمت و ستایش دانش است و بیان و تبلیغ عقاید دینی . اشعارش بخته است و محکم با ویژگیهای شعری عهد غزنوی . همه مطالب آن همراه است . با برهان و استدلال و عاری از خیالیابی و بیهوده گویی . وصف جمال معشوق و توقف در ظواهر بر اشعار او دیده نمی شود . و شاعران را از اینکه شعر را ، به جای ترویج علم ، وسیله توصیف ابروی یار و زلف دلدار قرار داده اند سخت نکوهش می کند ، زیرا معتقد است که شعر باید زبان بیان مقاصد عالی و افکار بزرگ انسانی باشد ، نه زبان تملق و گزافه گویی و دروغ پردازی :

اگر شاعری را تو پیشه گرفتی
صفت چند گویی ز شمشاد و لاله
به علم و به گوهر کنی مدحت آن را

همین گونه از ستایش این و آن گریزان است و تنها ، ستایش پیامبر بزرگ اسلام را روا می داند :

من آمم که در پای خوکان نریزم
کسی را کند سجده دانا که یزدان

یکی نیز بگرفت خنیاگری و
رخ چون مه و زلفک عنبری را
که عایبه است مرجع و بد گوهری را

مرا این قیبتی در لفظ دری را
گزیدنش از خلق مر بگری را

بدین گونه شعر در دست ناصر سلاجقی بود برای بیان اندیشه چنانکه او را به عالم ظاهر و وصف مناظر زیبا اعتنایی نبود ، و اگر در چند قصیدهها چیره دستی - از جمال طبیعت سخن گفته ، بیدرنگ ما را هشدار داده که از این ظواهر فریبنده در گذریم ، زیرا که در آنها نشانی از پایدگی نمی توان یافت . مردم دانا به معنی روی می آورند نه به موهوم و زوال پذیر :

چون بهار بهشتی در لاله آمد
لاله در پیشش چون غاشیه دار آید
لاله با فرگی در بوس و کنار آید
زهره از چرخ سحر که به نظام آید
که مرا از سخن بیهوده باری آید
جز همان نیست اگر ششصد بار آید

جهان را دیگر گونه شد کار و بارش
به دنیا بیوشید نوروز رویش
به تیسان همی قرطه سبز پوشد
گهی در بارد گهی عذر خواهد
که کرد این کرامت همان بوستان را
به صحرا بگترد نیسان باطی
نکه کن بدین کاروان هوایی
سوی بوستانش فرستاده دریا
که دیده است هرگز چنین کاروانی
نمائی نوایدون شد آن سال خورده
چو حورا که آراست این پیرزن را
کناره کند زو خرمنند مردم
دروغ است گفتارهای ای برادر
فریبند گیتی شکارست نگیرد

برومهریان گشت صورت نگارش
به لؤلؤ پشت ابر گرد عذارش
درختی که آبان برون کرد آزارش
همان ابر بدخوی کافور بارش
که بهمن همی داشتی خوار و زارش
که یاقوت بود است و پیر و ز تارش
که پرنور ورد است یگرو به بارش
به دست صبا داده گردون مهارش
که جز قطره باری ندارد قطارش
که برخاست از هر سوی خواستارش
همان کسی که آراست پیر و بارش
نگیرد مگر جاهل اندر کنارش
به هر چت بگوید مدار استوارش
جز آنکه که گویی گرفتار شکارش

ناصر غیر از دیوان شعر پارسی و سفرنامه ، کتابها و رساله های پر ارزش نگاشته است ، چون : زاد المسافرین ، وجه دین ، خوان اخوان ، کتابش و رهایش ، جامع الحکمتین ، بستان العقول و دلیل المتحیرین . چنانکه کتابهای دیگری از جمله تفسیر قرآن ، کنز الحقائق ، اکسیر اعظم (در منطق) ، المستوفی (در فقه) ، دیوان اشعار عربی و ... بدو منسوب است .

زاد المسافرین (۴۵۳ ه ق) نه تنها از آثار مهم ناصر خسرو بلکه از رسالات پر ارزش فرقه اسماعیلیه است . این کتاب درباره خلقت آدم ، اصول مذهب تناسخ و دلایل نادرستی آن ، انواع علم و غیره بحث می کند و به منظور اثبات عقاید اسماعیلی تألیف یافته است .

وجه دین ، که ظاهرا پس از سال ۴۵۳ هجری نوشته شده ، از باطن احکام دین و عبادات گفتگو می کند و در واقع برای بهره مندی پیروان فرقه اسماعیلیه تألیف یافته است . در این کتاب احکام شریعت به شیوه اسماعیلیان تأویل شده و از مطالب کلی فلسفی گفتگویی به میان نیست .

خوان اخوان ، حاوی عقاید مذهبی اوست . گشایش و رهایش رساله دیگری است درباره سمسؤال همراه با پاسخ آنها که برای اسماعیلیان با شیوه ای روشن و ساده نگاشته شده و مقصود آن بوده است که مشکلات پیروان آن مذهب طرح و حل و فصل شود .

جامع الحکمتین در شرح قصیده «خواجده ابوالهیثم احمد بن حسن جرجانی شاعر قرن پنجم هجری است ، خواجده ابوالهیثم پیرو مذهب اسماعیلیه بود و قصائد معروفش مشتمل است بر پرشهایی درباره عقاید اسماعیلیه . ناصر هریک از هفتاد و هشت بیت این قصیده را آورده ، آنگاه به شرح آنها پرداخته و نکاتی را که لازم می دانسته توضیح داده است . این کتاب از مهمترین آثار اوست .

ناصر از خاندانی محتشم بود که به دانش ارج می نهادند و فرزندان را به کتب آن ترغیب می کردند . او - چنانکه یاد کردیم - از آغاز جوانی به تحصیل علم پرداخته و پس از اندوختن معلومات کافی به بارگاه سلاطین غزنوی ، محمود و مسعود ، راه یافت ، سپس به مرو رفت و در دربار ابوسلیمان جفری بیک داود بن میکانیل مشاغل بزرگ و عناوین عالی به دست آورد .

... من مردی دبیر پیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطان و به کارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده در میان اقربان شهرتی یافته بودم .

ناصر فاجعل و سه سالگی تصدی دبیری داشت و مباشر امور مالی دربار بود ، اما در این هنگام بادیدن خوابی ، تغییر روی بزرگ در زندگیش پدید آمد ، به طوری که از مشاغل دولتی کناره گرفت ، از شرابخواری دست شست و به آهنگ حج مرو را ترغیب گفت . «... پس از آنجا به جوار جانان شدم و قرب لکامه و در پیش او پیوسته شراب خوردمی . شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت : چند خواهی خوردن از این شراب که خرد را از مردم زائل کند؟ باید چیزی طلبید که خرد و هوش را بیفزاید . گفتم که : من این را از کجا آرم؟ گفت : چون بیدار شدم آن حال تمام بریادم بود ، بر من کار کرد و یا خود گفتم که از خواب دوشین بیدار شدم باید که از خواب چهل ساله نیز بیدار گردم .»

بدین سان ناصر سفری بس دراز آغاز کرد (سال ۴۷۷ هجری) و از قسمتهای شمالی و غربی ایران به شام و آسیای صغیر و فلسطین و مصر و عربستان رفت و از نواحی جنوبی ایران به وطن بازگشت و راهی بلخ شد . اقامت سه ساله وی در مصر موجب شد که بر اثر آمیزش با پیروان فرقه اسماعیلیه قبول این مذهب کند و درسلک آنان درآید . او در مصر به خدمت خلیفه فاطمی مصر المستنصر بالله ابوتیمس معد بن علی (۴۲۰-۴۸۷ ه) رسید و از طرف او مقام «حجت (۱) جزیره خراسان» یافت .

بقیه در صفحه ۶۶

۱ - مراتب و درجات هفتگانه اسماعیلیان عبارت است از : مستجب ، مأذون ، داعی ، حجت ، امام ، اساس و ناطق . دوازده حجت بوده و هر یک مأمور منطقه ای از زمین بودند که آن ناحیه را جزیره می نامیدند . ناطقان را هفت می دانستند ، آدم ، نوح ، ابراهیم ، موسی ، عیسی ، محمد (ص) و محمد مهدی . معتقد بودند که امام از خدا فرمان می گیرد و حجت از امام .

قاف نشین یمگان (بقیه)

مستنصر فاطمی ، در نوسالی به خلافت رسید و حدود شصت سال خلافت کرد . و آنجا دعوت فاطمی را پراکند که بجز مصر ، در دیگر مراکز اسلام به نام او خطبه خواندند . و هموست که حسن صباح - در لباس بازرگانی ناشناخته - از ایران به مصر رفت تا به خدمت او رسید و مأمور نشر دعوت فاطمی در مرکز و شمال ایران شد . مستنصر را رکن فاطمیان شمرده اند .

از این زمان تحولی بزرگ در افکار ناصر پدیدار شد بدان گونه که باقیمانده دوران زندگی را وقف گسترده دعوت اسماعیلی کرد و آثار خویش را در خدمت تبلیغ و اعتلای این مذهب در آورد و با شکیبایی بسیار طعن و آزار مخالفان را تحمل کرد . ناصر با وجود قبول دعوت فاطمی ، مقدسات شیعیان دیگر را همچنان محترم داشت و دشمنان آن را خوار شمرد .

ناصر در بازگشت به ایران - که مصادف با اوایل دوره سلجوقی بود - ابتدا به بلخ رفت و آنجا را مرکز دعوت خود ساخت ، اما چیزی نگذشت که با مخالفت گروه بزرگی از مردم - که حتی کمر به قتلش بسته بودند - روبرو شد . ناچار بلخ را ترک گفت و به دیدار غربت روی هشت - روزگاری در اطراف خراسان و مازندران به سر برد . سپس به یمگان - از توابع بدخشان - رفت و تا پایان عمر در همانجا زیست و به نشر عقاید اسماعیلی پرداخت .

مذهب ناصر خسرو پیش از آغاز سفر طولانی او که موجب شد تا به کیش اسماعیلی بگردد به درستی معلوم نیست ، هر چند بیشتر مستشرقان که درباره وی تحقیق کرده اند او را سنی حنفی دانسته اند ، اما پس از رسیدن به مصر و محاببت با خلیفه فاطمی و بزرگان فرقه اسماعیلیه ، مذهب اسماعیلی پذیرفت و در آن مذهب مرتبتی بلند یافت - تالی امام وقت .

فرقه اسماعیلیه

چون اسماعیل پسر امام جعفر صادق (ع) در زمان حیات پدر درگذشت ، امام جعفر صادق پسر دیگرش موسی را به امامت برگزید ، اما گروهی چنین می پنداشتند که امامت باید در خاندان اسماعیل باشد ، از این روی با انتخاب امام موسی بن جعفر مخالفت کردند ، اینان می گفتند که پس از درگذشت اسماعیل ، امامت به پسرش محمد که دور هفت با او امام می شود منتقل می گردد نه به برادرش موسی ، نیز معتقد بودند که اسماعیل نرسیده است بلکه در پنهانی به سر می برد .

از این زمان اختلاف بزرگی در میان مسلمانان پدید آمد و قائلین به امامت محمد بن اسماعیل - که به اسماعیلیه موسوم شدند - آشکارا به دعوت آغاز کردند و داعیان در نقاط مختلف مانند ایران ، عراق ، عربستان ، مصر و سایر ممالک آفریقای شمالی و بسیاری نقاط دیگر می آمدند ، و به نشر عقاید اسماعیلی همت گماشتند و در راه عقیده خود رنجها تحمل کردند ، از جمله نمایندگان و داعیان مشهور این فرقه در ایران اینانند : ابو حاتم رازی ، میمون بن دیمان اهوازی - معروف به القداح - محمد بن احمد نسفی و ناصر خسرو قبادیانی .

پیروان این فرقه برای علوم و فنون اهمیت بسیار قائل بودند و دعوتهای خود را با اصول منطقی و براهین عقلانی همراه می ساختند و به همین سبب به پیشرفت علوم و تئوری افکار مردم کمک شایان می کردند . اما اسماعیلیان در عین حال عقل را برای درک حقیقت دین کافی نمی دانستند ، برای ظاهر احکام و مسائل دین یاطنی قائل بودند و می گفتند که جز امام ، هیچ کس بر باطن دین و امور الهی آگاهی ندارد . بنابراین باید برای وصول به حقیقت از علم امام مایه گرفت و بدو روی آورد . اینان همچنین مطالب دینی را موافق نظر و عقاید خود تاویل می کردند و مردم را به قبول آنها می خواندند .

روزگاری دراز نگذشت که فرقه اسماعیلیه بجز جنبه مذهبی در راه سیاست افتاد ، بخصوص که گروهی از پیشوایان آن ، برای خود تشکیلات نظامی ترتیب دادند و با حکومتهای زمان بنای ستیزه گذارند و گاه به جنگ و خصومت آشکار پرداختند .

قدرت این فرقه در قرن ششم (زمان حکومت سلجوقیان) بویژه با تشکیل دولت حسن صباح به اوج خود رسید . حسن صباح خود شعبه ای از اسماعیلیه را به نام صباحیه تاسیس کرد و به زودی قدرت نمایها و دخالتهای مسلحانه او در کار حکومت موجبات هراس و خشم سلاطین زمان را فراهم آورد و آنان را به مقابله با او برانگیخت و کشتکشیهای پدید آمد که سالیان دراز به طول انجامید .

باری «حجت جزیره خراسان» و داعی اسماعیلی این سامان ، از آن

جهت که هوا خواه خنقای فاطمی مصر بود ، خود را «فاطمی» می خواند و بدان می بالید :

فاطمیم فاطمیم فاطمی ...

نیز او را ناصر خسرو «علوی» گفته اند ، از آن روی که طرفدار آل عثی (ع) بوده است اما اینکه برخی گفته اند که از سادات آل علی بوده و نیش با چند واسطه به امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (ع) می رسیده تأیید نشده است .

دالسته نیست که ناصر کی از جهان رفته است ، اما بیشتری ، سال ۴۸۱ را - که حاجی خلیفه در «تقویم التواریخ» ذکر کرده است - مقرون به صحت دانسته اند . او را در یمگان به خاک سپردند و هم اکنون قبر ناصر بر مسیر علیای کوچک (ریزابه ای از آمودریا) دیده می شود .

سفرنامه

کتاب سفرنامه یکی از آثار مهم ناصر خسرو است . این کتاب یادگار سفر هفت ساله اوست ، که در ششم جمادی الآخر سال ۴۳۷ - هنگامی که چهل و سه ساله بود - از مرو آغاز شد و در جمادی الآخر سال ۴۴۴ هجری ، با بازگشت به بلخ ، پایان یافت .

این جهانگردی دراز که شاعر را با سختیهای بسیار روبرو ساخت تحولی بزرگ در اندیشه و مذهب او پدید آورد . وی در این سفر - چنانکه یاد شد - با افراد و ملل گوناگون از نزدیک آشنایی یافت ، از نقاط بسیار دیدن کرد و با شگفتیهای بی شمار روبرو شد . از خطرهای قطعی جان به دورید ، و یادداشتهای این سفر شگرف را در کتابی به نام «سفرنامه» فراهم آورد .

تاریخ نوشتن کتاب به درستی معلوم نیست لیکن باید بعد از سال ۴۵۵ هجری باشد . سفرنامه گویا نخستین کتاب مثنوی ناصر خسرو است و تردید از آنجاست که تاریخ بیشتر آثار ناصر خسرو را به طور قطع نمی دانیم .

سفرنامه از چند جهت بر ارزش است : یکی اثر روان و شیوای آن که از نمونه های دل انگیز تقرن پنجم هجری است . دیگر از لحاظ تاریخی و ذکر وقایع و روزگاران گذشته ، همچنین از نظر جغرافیایی ، که مختصات جغرافیایی کشورهای متعدده را غالباً به صورتی مطلوب و مفصل بیان داشته است . نکته دیگر مربوط به دقت در نوشتن مطالب و رعایت جانب صداقت و تأسیس حقیق و حرمندانه اوست از مشاهدات و مشاهدات خود که در همه جا به صحت دیده می شود .

سفرنامه بویژه از این جهت که حاوی مطالب سودمند تاریخی و جغرافیایی مربوط به هزار سال پیش است اهمیت فراوان دارد . در این کتاب بسیاری از مسائل تاریخی از قبیل احوال بزرگان ، شاعران و وقایع دیگر آن زمان به صورتی تحقیقی و با صداقت تام ذکر شده است . نیز از لحاظ جغرافیایی مطالب مهمی حائز ارزش است زیرا در آن ، مختصات ممالک مختلف و سرزمینهای دور و پهناوری یاد می شود : حدود کشورها ، پست و بلندیها ، رودها ، کوهها ، وضع آب و هوا ، راهها ، بناها ، صنایع و سایر ارتباطی و نکات متعدده دیگر .

قابله دیگر سفرنامه توصیف اوضاع اجتماعی نقاط مختلف است . ناصر خسرو وضع زندگانی ، حکومت ، اخلاق ، دین ، آداب و رسوم ، طرز معیشت ، داد و ستد ، خوراک و پوشاک ، وسایل و شرایط مسافرت و سایر مشخصات ملل گوناگون را با دقت بررسی کرده و بسی اطلاعات سودمند از دنیای آن زمان به یادگار گذارده است ، و اگر راست باشد که سفرنامه موجود ، خلاصه ای است از کتاب بزرگ اصلی ، معلوم می شود که چه زیان بزرگی از این راه متوجه این کتاب گرانها و اطلاعات ما شده است .

نویسنده در تنظیم و نگارش مطالب رعایت صداقت و بیطرفی تام کرده و همواره مسائل گوناگون را اعم از تاریخی ، جغرافیایی ، دینی ، اجتماعی و جزآن پس از بررسی آنچه دیده بودم به راستی شرح دادم و بعضی که به روایتها شنیدم اگر در آنجا خلاقی باشد خوانندگان از این ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند .»

مبالغه در ذکر وقایع ، سخن ناپایا و سخیف و مغرضانه به هیچ وجه در کتاب وجود ندارد و از خرافات و افسانه سرایی هرگز مایه نگرفته است ، زیرا ناصر خسرو واقع بین هرگز از عقاید پوسیده و افکار بی پایه عوام الناس پیروی نمی کند . وی همه جا شخص را به کوشش در کسب دانش ، پایداری در برابر مشکلات زندگی ، امید به پیروزی ، فروتنی و درستیکاری و به یاد خدا بودن و از او مدد خواستن برمی انگیزد و از پلیدی و تباهی باز می دارد . ناصر در این کتاب ، در چند جا اهمیت هنر را بازمی نماید و نشان می دهد که

دانایی و هنرمندی چگونه هنگام تنگی و سختی موجب نجات و رستگاری می شود و آدمی را از گردن روزگار در امان می دارد .
سفر ناصر خسرو بیشتر با چهارپایان ، یعنی همان وسایلی انجام گرفته است که در آن روزگاران به کار می رفت « ... و شتری به یک دینار و نیم کرایه گرفتم و از این شهر روانه شدم پنجم ربیع الاول » .

اما سفر او در خارج از ایران ، به ویژه هنگامی که از کشورهای ساحل مدیترانه و دریای احمر بازدید می کرده ، از طریق دریا و با کشتی صورت می گرفته است مانند مواردی که به مصر یا سیسیل می رفته یا از بصره به سوی آبادان رهسپار می شده : « غره شهر ذی القعدة از مصر بیرون شدم و بیستم ماه به قزم رسیدیم و از آنجا کشتی برانیدیم ، به پانزده روز به شهری رسیدیم که آن را جار می گفتند » .

این جهانگرد فرزانه در طی سفر از مشکلات نمی هراسد و از نااهمواریها شکوه نمی کند . درازی راه ، بدی هوا ، نبودن راهنما ، نداشتن برگ و توشه کافی او را از رسیدن به مقصود باز نمی دارد و از جستجو و فرا گرفتن و تعلیم دادن منحرف نمی سازد و از این قرار شگفت آور نیست هنگامی که می خوانیم فواصل دور را تشنه و گرسنه ، بی اظهار ملال پیاده ببیماید . « ... پس از آنجا به بیت المقدس آمدم و از بیت المقدس پیاده با جمعی که عزم سفر حجاز داشتند بر فتم » .

و به هنگام بزرگداشت راهبر ، و تجلیل از معنویات ، چون در کعبه ، در باب الصفا ، به سنگی می رسد که « نقش قدم متبرک او (پیامبر) علیه السلام ، گرفته » و « بعضی ، روی بر آن نشان قدم نهند و بعضی بای ، تبرک را » می گوید :

« و من روی بر آن نشان نهانم و اجبر دانستم » .
ناصر در سفر خود گذشته از برخورد با مردمی از نژادها و ملیتهای گوناگون با شاعرانی چون قطران تبریزی ، مردمی پارسا و نیکوکار مانند ابو عبدالله محمد بن فلیح و افرادی صاحب مقام مانند تاج المعالی بن ابی الفتح ، امیر جده ، ملاقات کرده و عزت دیده است .
در کتاب سفرنامه واژه های کهنه که امروز غالباً متروک مانده اند فراوان است ، همچون برنشتن (سوار اسپ شدن) ، داراقرین (صفت - زنده) ، درجه (پله) ، راتبه (مواجب و مقرری) ، پای گرفتن (دوام یافتن ، ریشه دو اندن) ، مینا (لنگرگاه کشتی) ، نایزه (گولوله) ، کبریت (گوگرد) ، ارزیز (قمی) ، کنده (خندق) .

این چاپ

ما متن را از روی نسخه چاپ برلین - به کوشش مرحوم غنی زاده - مآخذ دیگر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

